

کان ملاححت

از لطف^۱ ای عروس چمن می‌وشت^۱ و خه
 وارینگ^۲ ری گل و چشمی^۱ مست نر گزی^۲
 غریض^۱ ای نبوت شقایق نشاش که
 از رنگی^۱ قبی خه نه سوسن کلادزی^۴
 آو حیات دم و دم اخضر صوزه^۵ دت^۵
 کش قدرت آورا هم او^۶ از باد نورزی^۷
 نقش نقاش چین خجلن از بهار گل
 صنوع خدش می برزت^۸ عالم افرزی^۹
 وش حمد^{۱۰} و شکر جمله مرغان نه غلغلن
 تسبیح^{۱۱} ای نه ازون^{۱۱} قمری و بلبلن^{۱۲}

فی المقطعات

۸۴- رقیب و انو (تو) سلی^{۱۳} بودت ندادشنام و ای دم از تو بدم غرق دشمن^{۱۴} و بلوا^{۱۵}

- ۱- $mi + vašet =$ می‌بالد، میرقصد (= سوم شخص مفرد مضارع از فعل *vašta* = گشتن و گردیدن، چرخیدن، بالیدن-سنسکریت: *vaṣ*).
 ۲- $ceš + hoy =$ چشمهای.
 ۳- از لطف او عروس چمن بخود می‌بالد بارنگ روی گل و چشمهای مست نرگسی.
 ۴- $golâ dozi =$ گل‌دوزی یا گلابتون‌دوزی- معنی شعر: اگر فیض او نبود شقایق را نشایستی کردن از رنگهای قبای خود درسوسن گلدوزی (یا گلابتون‌دوزی).
 ۵- $dat =$ دهد، $o + \theta =$ آن هست.
 ۶- دم بدم آب‌حیات بخضر سبزه دهد که آبرا هم قدرت آن (آب حیات) است از باد نوروزی.
 ۷- $mi + berozet =$ می‌برازد، می‌سزد.
 ۸- نقش نقاش چین از بهار گل خجل است، صنوع خدا را عالم افرزی می‌سزد.
 ۹- $vaš + hamd =$ بجمدش.
 ۱۰- $ozvon =$ زبان.
 ۱۱- $bolbol + en =$ بلبل است- معنی شعر: بجمد و شکرش جمله مرغان در غلغلانده؛ تسبیح او در زبان قمری و بلبل است.
 ۱۲- $sal + è =$ سالی
 ۱۳- $došnom =$ دشنام.
 ۱۴- رقیب سالی با تو بود، تو اش دشنام ندادی (ولی) بی‌کدم از تو غرق دشنام و بلوا بدم.

نبوت خوردی^۱ حلوا و پنجه^۲ و دست دراز مثل بدست که ای خورد کَش رزی حلوا^۳

۸۵- شهره امر و هوا و هوس اگشت آمدست علم و تقوی و صلاح انکه نمی بیت اعزاز^۴
آدمی نیش وقاری انه ای شهره وجد^۵ عام جوش خرو خر بازو^۶ خرن دزنه شر از^۷

۸۶- دوستی غر ا داشت^۸ میارت دوست بهتر آهن که مهر و اهله تو^۹
ای اغر رشته می کشت تزد دست نسبتن^{۱۰} رشته غش وها^{۱۱} هله تو^{۱۲}

وله فی الرباعیات

۸۷- هر کس و کری هندو مز هست کری وا درد طلب نه انکنم^{۱۳} هست سری^{۱۴}
گرد دل هر که هست می گردم مه تا عاقبت از میانه بیرم نظری^{۱۵}

۱- خوردن = xorda + ye .

۲- پنجه = ponj .

۳- خوردن حلوا به پنجه و دست دراز نیست ، مثل بوده است که آن خورد که روزیش

حلوا است . ۴- شهر امروز بهوا و هوس به گشت آمده است ، علم و تقوی و صلاح اینجا

اعزاز نمی بیند . ۵- vajed = واجد .

۶- «و» زائد بنظر میرسد .

۷- آدمی در این شهر وقاری واجد نیست (وقاری ندارد) دگر باره ، عام در شیراز غوغای خرو خر باز میخرند .

۸- a + dâšt = بداشتن و دارائی- یا بچشم داشت و توقع .

۹- اگر دوست دوستی بداشتن (یا بچشم داشت) میآورد ، بهتر آنست که نومهر فرو

گذاری . ۱۰- no + š + bet + en = نمی بیند = اهمیت نمیدهد .

۱۱- hâ = خاک .

۱۲- او اگر رشته از دست تو میکشد اگر ریش را بخاک نهی ، اهمیت نمیدهد .

۱۳- na + engo + n + om = در اینجا می .

۱۴- هر کس بکاریست و مرا نیز کاری هست ، با درد طلب در اینجا می سری هست .

۱۵- گرد دل هر که هست میگردم من تا عاقبت از میانه نظری بیرم .

۸۸- عیلم^۱ درسی شه بش گرفت از جه و جو
عید^۲ و نواز و زهد مشغول ببو^۳
گفتم بمیرم^۴ بش روی یار خه مه
کم نیست و غیر از ای نه عالم ره و رو^۵

۸۹- قومی هستند مست دعوی و غرور
قومی انه ظلمتند و قومی انه نور
قومی هشیار نه کر عیش و سرور
نزدیک تو قومی و از اینها همه دور^۶

۹۰- از علم ازل خواهه که مر کبرتن^۷
وا ای همه عاقبت کش استغنادی
هر معرفتی و جی خه خوش هوشنتن^۸
مای فعل بی و ما بکم میخوتن^۹

۹۱- اول و آخر و پیدا و نهان
وحدت اکر آرو^{۱۰} کثرتم از بش ادار^{۱۱}
تو هسته حقیقت و مجاز از تو کیهان
وم یک نظر خه از هزا جی^{۱۲} برهان

۱- filem = عالم .

۲- fibed = عابد .

۳- عالم درسی از چه و چون پیش گرفت، عابد بنماز زهد مشغول شد .

۴- bamerom = بمیرم .

۵- گفتم پیش روی یار خود بمیرم که مرا غیر از این در عالم راه و روی نیست .

۶- قوی مست دعوی و غرورند، قومی هشیار در کار عیش سرورند، قومی در ظلمتند و

قومی در نور، قومی نزدیک تو و از اینها همه دور .

۷- ront+en = راند . ۸- hū+šont+en = بنشانند .

۹- mixont+en = میخواند- معنی رباعی، خواهه که از علم ازل مرکب راند، هر

معرفتی را خوش بجای خود نشاند، با این همه عاقبت که استغنادی او را (خدا را) دید، «مای فعل بی و ما بکم» میخواند. (اشاره بآیه «وما ادری مای فعل بی و لا بکم...»- سوره احقاف آیه ۸) .

۱۰- a+kar+âr = بکار بیار . ۱۱- oz peš o dâr = از پیش بردار .

۱۲- hezâ+cî = هزارچیز- معنی رباعی چنین است؛ ای اول وای آخر وای پیدا

و نهان، تو حقیقتی و جهان مجاز تست، وحدت بکار بیاور و کثرتم از پیش بردار و بیک نظر خود

مرا از هزار چیز برهان .

۹۲- وی می‌مستم و وی خرد هشیارم نه‌قید خیال باطل و پندارم
از عین شهود عیرف اسرارم نه‌غیت^۱ وجود سالک اطوارم^۲

۹۳- غر شعله‌دل وانشنه ا داعی و «ره» هیچ نهره وانه منه^۳ ا داعی
ور هوخنه^۴ جی ورنخنه ا داعی آخر بدنه که ندنه ا داعی^۵

۹۴- آنها که مکرم خواص ناسند مردان خدا و هُلَبِک^۶ نشناسند
عامی جن خامشان جش معنی که بیدر که نه آدمی بُری^۷ نسناسند^۸

۹۵- تخنه عربش نه اصل خو بونمکی آش پارسی از عرب بیور و^۹ نمکی
شعر شریش بو ملاححت نه تمام شز کان ملاححت مه اوزو^{۱۰} نمکی

۱- یت = محرف «خیط و قیطه» = رشته و نخ .

۲- بی‌می‌مستم و بی‌خرد هشیارم، درقید خیال باطل و پندارم، از عین شهود عارف اسرارم، در خیط وجود سالک اطوارم !

۳- vâ nomonê = باز نمائی

۴- hû + xonê = بخوانی .

۵- اگر شعله‌دل باز نشانی، ایداعی! و اگر هیچ از ره باز نمائی، ایداعی! و اگر جین

بخوانی و اگر نخوانی، ایداعی! آخر بدانی که «هیچ» ندانی، ایداعی !

۶- hola + pok = جامه‌ خشن («هله»، محرف «حله» = جامه و پوشش + pok بمعنی پارچه خشن) .

۷- bor + è = گله‌ای، رمه‌ای (bor درلارستان بمعنی گله و رمه، معمول است) .

۸- آنها که مکرم و خواص ناسند مردان خدا را به جامه‌ خشن نمیشناسند، عامی جان خامشان

را چشم معنی کجا است؛ بگذر که نه آدمی (بلکه) گروهی نسناسند .

۹- be + owrû = باشد «آبرو» . ۱۰- owzû = افزود- معنی رباعی : سخن

عرب را دراصل خود نمکی بود، و پارسی از عربش آبرو نمکی باشد، شعر شیرازیرا ملاححت تمام نبود، از کان ملاححت منش نمکی افزود .

- ۹۶- غلط مکان انه وحدت دوی میارا کار ظهور عین وجودن وجود عین ظهور^۱
- ***
- ۹۷- چرا نمیرسنه خه آمنزل مقصود وره بیئی خه^۲ که فی الحال میرسه وجویی^۳
- ***
- ۹۸- عینۀ ذات وصفات هستی مطلق توهیه می بینش مطلق نه خه غت عینۀ صافی بوت و پاک^۴
- ***
- ۹۹- جووی نهایتن وازتوبش جه می طلبه و قدر خه نه خه تز وصل ای مه پتاهین^۵
- ***
- ۱۰۰- غرت وات داعی تمام مراد شریعت طریقت حقیقت بورز^۶
- ***
- ۱۰۱- نه هر که دام اینتن^۷ (اینتن) شه دام اوت مروی و لیش مر و ا دام افتت ای که نادش دام^۸
- ***
- ۱۰۲- چه چاره بکنم و تدبیرمه چه بوت انکه که نه وصال ایم غرق واز ایم مه جور^۹

پایان متن

- ۱- غلط مکن (و) در وحدت دوئی بکار میار ، ظهور عین وجود است (و) وجود عین ظهور .
- ۲- $ve + rah + poy + i + xo =$ بره بوئی خود .
- ۳- چرا خودرا بمنزل مقصود نمیرسانی؟ بره بوئی خود (است) که فی الحال بجائی میرسی!
- ۴- آینه ذات و صفات هستی مطلق تو هستی اورا (هستی را) مطلقا در خود می بینی اگر آینه صافی و پاک باشد .
- ۵- چون بی نهایت وازتو بیش است چه میطلبی؟ بقدر خودت را در خود از وصل او مهیاست!
- ۶- داعی! اگر تمام مراد باید، شریعت، طریقت، حقیقت بورز .
- ۷- $o + niten =$ بنهد .
- ۸- نه هر که دام بنهد مرغی بدامش افتد، ولی مرغ بدام کسی افتد که دام نهاد .
- ۹- چه چاره بکنم و تدبیر من اینجا چیست؟ که در وصال او غرق واز او مه جورم!

رفع چند اشتباه

قبل از آنکه بدگر کلیاتی از مشخصات وقواعد دستوری ولغات کان ملاحظت پردازم لازم است توجه خواننده را بچند مورد اشتباه زیر که تصور میکنم برای من پیش آمده جلب کنم :

۱- در بیت صدم از سه گفتار مصراع دوم «پرود زه خلق بینی واپسین» کلمه «پرود زخلق» «پروردن ازخلق» معنی شده و تصور میرود هر کب باشد از *pero* = پیرو و *deza* = دیگر و در این صورت باید مصراع را چنین معنی کنیم: پیرو دیگر. خلق بنای واپسین.

۲- مصراع اول بیت پنجم از غزل ششم کان ملاحظت «ایاره دست ادار از کنار روز هنار» ...

معنی آن در حواشی آخر سه گفتار چنین داده شده: ای یار دست بدار و از کنار روزنهار ...

و باید چنین باشد: آن یار را دوست بدار و از کنار روزنهار ...

۳- در بیت دوم غزل ۲۲ مصراع دوم «و انتظار که ایرو بگوت یار که پیر» کلمه «پیر امر از» «پریدن» فرض شده و بنظر میآید بهتر است مخفف «پیرا» امر از *pirosta* = پیراستن، باشد و در این صورت باید مصراع دوم را چنین معنی کرد... «بانتظار که یکروز یار بگوید که پیراسته شو (یعنی جانرا از لوٹ بدن پیرای)!

۴- در مصراع اول بیت سوم از غزل ۲۵ «غہ یارش زچش اکندمه بال می به دزه» کلمه «بال» بمعنی بال و خاطر و «می به» می باشد فرض شده و مصراع را چنین معنی کرده ام «اگر یار مرا از چشم افکنند دگر باره بیاد من خواهد بود» و بهتر است «بال» بمعنی «بالا» و «می به» مخفف «می برد» فرض شود و آنرا چنین معنی کنیم «اگر یار

مرا از چشم افکنند دگر باره مرا بالا میبرد» و مصراع دوم نیز مؤید همین معنی است .
 ۵- در مصراع اول بیت چهارم از غزل ۳۲ : « که مه محروم بم البته بیوتن
 کروش» « کروش» را *kare vâst* خوانده و چنین معنی کرده ام «اینکه من محروم
 باشم البته کار خوب تست...» و بنظر میآید که بهتر است *gerevešt* بخوانیم و عبارت را
 چنین معنی کنیم «اینکه من محروم باشم البته (دلیل) گروش و توجه تست...»

مشخصات و قواعد دستوری و فهرست لغات

با اینکه در مقدمه سه گفتار در این باره مختصری نوشته شده در اینجا لازم است بتفصیل
 بیشتر پی برداریم :

- ۱- رسم الخط : چنانکه در مقدمه سه گفتار یاد آور شدم رسم الخط نسخه های موجود کان ملاحظ عموماً بسیاق قدیم است و غالباً بجای پ، ج، ذ، ژ، ش و گ بترتیب ب، ج، د، ز، س و ک نوشته شده .
- ۲- املائی غلط نیز در کلمات زیاد دیده میشود مثلاً «طماش» عوض «تماشا» و «صوزه» بجای «سوزه» آمده و در اکثر موارد «و» معدوله نوشته نشده و عوض «خور» و خواند «خر» و «خنت» یا بجای «چو» تشبیه و شرط «چه» نوشته است - عجمتر اینکه در کلمات فارسی نیز گاهی «س» به «ص» و الف به «ع» تبدیل شده مانند «سوزه» که غالباً بصورت «صوزه» و یا آینه که همه جا «عینه» آمده و کلمه «بشناس» را «بشئاص» نوشته و باخلاص و خواص قافیه کرده (رک: غزل شماره ۲۹) .
- ۳- در کلمات عربی غالباً حروف را مطابق تلفظ فارسی نوشته و بجای ص، ض، «ظ»، «ط»، «ح»، ق بترتیب «س»، «ز»، «ت»، «ه» و «غ» آورده : هازنه- حاضنه . قیت = خیط. هروم = حرام و نند = نقد ولی در مواردی این اصل رعایت نشده و مثلاً «ق» به «خ» و «ع» به «ح» تبدیل شده: رخس = رقص، نخش = نقش، حصام = عصام، قتحا = قطعاً و بطور کلی در کلمات عربی تغییرات زیر دیده میشود :

ح به ح تبدیل شده: حجیب = حجاب، دنی = دنیا، زهید = زاهد .

و یا به ل تبدیل شده: کلوم = کلام، هروم = حرام

ح به ح تبدیل شده: ذیل = ذیل، خیر = خیر

ح به ه تبدیل شده: هروم = حرام، هله = حله

خ به غ تبدیل شده: غیت = خیط، آغر = آخر

و یا به ق تبدیل شده: شق = شیخ

- «د» به «ت» تبدیل شده: قست = قصد
 «ذ» به «ز» : ذیل = ذیل
 «ر» به «ل» : سیل = سیر
 «ص» به «س» : رخس = رقص، قست = قصد
 «ض» به «ز» : هازنه = حاضنه
 «ط» به «ت» : قتها = قطعاً، تبع = طمع
 «ع» به «ح» : حصام = عصام، قطحا = قطعاً
 «ق» به «خ» : رخس = رقص، نخش = نقش
 «م» به «ب» : بقال = مقال، تبع = طمع
- ۴- در کلمات فارسی تغییرات حرفی زیر دیده میشود :
- â به û تبدیل شده: نوم = نام، کلوم = کلام
 ویا به o : نم = نام، کم = کام
 ویا به a : بش = باش، ددم = دادم
 ویا به î : دینسته = دانسته، تی = تا
 û به o تبدیل شده: در = دور، گش = گوش
 ویا به î : تی = توی، پهلوی = پهلو
 î به e تبدیل شده: پش = پیش، رش = ریش
 a به o تبدیل شده: از = از دهند = دهند
 ویا به e : کنت = کند، گیت = گوید
 ویا به â : بان = بیند، یسا = یاسه، چرا = چاره
 o به â بدل شده: کاند = کند، کان = کن
 ویا به e : چل = چن
- ow به û تبدیل شده: dow = dû (= داو) : now = nû
 ey به î : پیت = پیدا، ney = ni (= نای)
 یا به e : پرو = پیرو
 «ب» به a بدل شده: adî = بدید
 ویا به o : اگم = بگوریم، الار = بر آر
 ویا به «و» : آو = آب، شو = شب
 «ت» به «د» بدل شده: گود = گفت، دز = تز (صعوه)
 «ج» به «د» بدل شده: سیند = سینج
 ویا به «ز» بدل شده: پنز = پنج

- به «گ» بدل شده: انگه = آنجا
 به «ی» بدل شده: کیا = کجا
 - «خ» به «ه» بدل شده: ساهت = ساخت، ها = خاک
 و یا به «ا» بدل میشود: توم = تخم
 - «د» به «ت» بدل شود: گیت = گوید، ورزیت = ورزید
 و یا به «ج» « : » : بجم = بدم (= بدهم)
 و یا به «ك» « : » : داك = داد، ديك = دید
 و یا به «ل» « : » : جل = جدا (جز)
 - «ز» همه جا بصورت «د» نوشته شده
 - «ر» به «ل» بدل میشود: الات = بر آید، الار = بر آرد، قلقه = قرقی
 - «ژ» همه جا بصورت «ز» نوشته شده
 - «س» به «ز» بدل میشود: پز = یاس، نرگز = فرگز
 و یا به «ت» بدل میشود: تخه = سخن .
 و یا به «ه» بدل میشود: نشناهه = شناسی
 - «ش» غالباً بصورت «س» نوشته شده و گاهی به «ز» تبدیل شده: دژ = توش ؟
 - «ص» به «س» تبدیل شد: سرحی-صراحی
 - «ف» به «و» بدل میشود: گود = گفت، اوزو = افزود
 - «گ» همه جا بصورت «ك» نوشته شده و گاهی به «غ» بدل میشود: مغر = مگر، اغر = اگر
 و یا به «ب» بدل میشود: بندست = گذشت - بدهت = گداخت
 - «م» به «ب» بدل میشود: تبع = «طمع» و یا به «و» بدل میشود: نواز = نماز، نونه = نمایاند
 - «ه» به «ز» بدل میشود: دز = ده
 و یا به «س» بدل میشود: رس = راه
 و یا به «ی» بدل میشود: کوتی = کوتاه، آغی = آگاه
 ۵ - در کلمات حذف و قلب محل حروف متداول است و بطور کلی میتوان بصورت زیر خلاصه کرد :

- (۱) - متحرك ما قبل آخر حذف میشود: انه = اندر، هرز = هرگز
 و یا ساکن میشود: کاند = کند، برد = برد
- (۲) - حرف آخر کلمات در صورتیکه با کلمه دیگر اشتباه نشود حذف میشود: رو = روز،
 دا = داد، بال = بالا، کیا = کیان
- (۳) - «ر» ساکن ما قبل آخر حذف میشود: که = کرد، به = برد
- (۴) - «ن» an و in در آخر کلمه هر گاه به ضمیر متصل شود میآفتد : جهانمن = جهانمان -

جام = جانم، یقیم = یقیمم، مسکیم = مسکینم

۵- حرف اول اگر موجب اشتباه بکلمه‌ای نباشد میافتد؛ شسته = نشستن، شمان =

پشیمان

۶- «ی» مفتوح ماقبل آخر بعد از الف حذف میشود: آت = آید، بات = باید، شات

= شاید

۷- «ت» و «ه» مسبوق به *a* یا *â* حذف میشود: اوات = افتاد، ناد = نهاد، اوت = افتد،

دت = دهد

۸- «ن» و «ر» مفتوح ماقبل آخر در صورتیکه مسبوق به *î* باشد حذف میشود: بیت،

= ببند، گیت = گیرد و «ر» ماقبل مفتوح که بعد از آن «ی» باشد حذف میشود: خیت = خرید، پیت

= پرید

۹- «خ» ساکن بعد از *û* و *ũ* حذف میشود: آهته = آهیختن، سوته = سوختن، هته

= آمیختن

۱۰- قلب محل حروف معمول است: تخل = تلخ، تهنا = تنها، زهناز = زنهار

۶- **نون وقایه** - در کلمات مختوم به «*â* و *û* و *ũ*» هنگام اتصال به «ی» خطاب یا وحدت

«ن» وقایه میان آندو فاصله میشود: آیتھائی = آیتھائی، خه اونئی = خود اونئی

۷- نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینکه در اشعار شاه‌داعی لهجه محلی بازبان دری

بهم آمیخته و غالباً دیده میشود که فعل را در موردی بلهجه محلی آورده و در مورد دیگر بزبان

دری، مثلاً درجائی «گفت» و در موردی «گود» و همچنین گاهی یک فعل یا یک کلمه بدو صورت آمده -

مثلاً «خاک» درجائی بصورت «خا» و در موردی بشکل «ها» دیده میشود و یا سوم شخص مفرد مضارع

«نهادن» درجائی *nahet* یا *nahît* و در موردی *nît* و *net* آمده - همچنین امر این فعل گاهی *ne* و

گاهی *nî* ذکر شده

۸- **ضمائر** :

۱- ضمائر شخصی متصل مانند فارسی عبارتند از: م، ت، ش، مان (= *mon*)، تان (=

ton) و شان (= *šon*) که علاوه بر حالت مفعولی و اضافی در حالت فاعلی نیز استعمال میشوند؛

بنموش (= بنمود)، دهیمن (= دهیم) - مردم شنه هم میگفت = مردم بهم میگفتند - امدی .. =

دیدم

- این ضمائر در حال اضافه غالباً بر مضاف مقدم آورده میشوند؛ **شادل** گرفت و نمی‌بیت بر

زنار و قود = دلش گرفت و نمی‌بند بر آتش سوزان .

۲- ضمائر شخصی منفصل عبارتند از: *mo*، *mom* (= *om*) - *to*، *tot* (= *ot*)، *šaš*،

(= *oš*) و *oy* (= *ošon* و *šemo*، *amâ*) (= او شان) و این ضمائر در هر سه حالت فاعلی و مفعولی و اضافی

استعمال میشوند و در حالت اضافی و مفعولی برای اول شخص و دوم شخص مفرد بترتیب *mî* و *î*

(te=) نیز بکار رفته: می‌بنظر = بنظر من- ترخن تی حرم وصل... = ترخان حرم وصل تو ...
 ودر يك مورد زیر «تی» درحالت فاعلی دیده میشود: حواله زخم که تی کرد اغمزه زاده
 رسی = زخم که تو بغمزه حواله کردی زیاده رسید.

۳- ضمیر مشترك عبارتست از xo و xot (= خود)

۴- ضمیر اشاره: برای نزدیک i، e و en و گاهی نیز بجای en، em آورده: وحی این
 از ای و الهام ام = وحی او و الهام این از آنست- و برای اشاره دور: on و o- این ضمائر در ذوی
 العقول به o (= آن) و در غیر ذوی العقول به â (= ho = ها) جمع بسته میشوند: enâ = اینها، eno
 = اینان، ono = آنان و onâ = آنها .

۵- ضمائر ربطی در صرف فعل عبارتند از: اول شخص مفرد: om، گودم، گیم- جمع: im،
 گودیم، گیم- دوم شخص مفرد: ê، گودی، گیی- جمع: it، گودیت، گیت، سوم شخص مفرد: et،
 گیت - جمع on-d: گودند = گودن، گیند = گین

تذکره - گاهی باین ضمائر در صیغه‌های مفرد en و در صیغه‌های جمع on اضافه میشود:
 گودم، گیم- گودیم، گیم- گودین، گیتن- گودیتن، گیتتن- گودن، گیتن- گودندن، گیتندن و در امر
 بگین- بگیتتن

۶- فعل ماضی گاهی بسیاق زبان پهلوی بصورت سوم شخص مفرد صرف شده و ضمائر قبل
 از فعل آمده: اش گوت = گفت. آمدی = دیدم، مردم شنه هم میگفت = مردم بهم میگفتند .

و گاهی این ضمائر بعد از فعل دیده میشود: گفتم، گفتت = گفتی، گفتش = گفت

۹- افعال ربطی - افعال ربطی علاوه بر فعل bûta = بودن و šota = شدن، عبارتند از:

اول شخص (om =) hom = هستم. و (im =) him = هستیم - دوم شخص: (ê =) hê =

هستی. و (it =) hit = هستید- سوم شخص: (e =) hen, hi, he = هست و (ond =) hon-d =

= هستند- گاهی نیز کلمه hit = هست، صرف میشود بدین ترتیب:

اول شخص: hitom (en) . hitim (on) - دوم شخص: hitit (on) . hitê (n)

- سوم شخص: hit (en) . hitond (on) و گاهی نیز بطریق معمول «هست و است» آورده.

۱۰- مشتقات - مشتقات عمده فعلی عبارتند از: ماضی، مضارع و فعل امر و مشتقات اسمی

عبارتند از مصدر، اسم مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول یا صفت مفعولی .

- علامت مصدر «a» (= an) است که بآخر سوم شخص مفرد ماضی مطلق میبندند، گوده

(= گود + a) = گفتن، خننه (= خنت + a) = خواندن، روده (= رود + a) = رفتن .

- علامت اسم مصدر ešt (= eš) است که بآخر ریشه امری می‌پیوندد: کنشت (= کن

+ شت) = کنش، روشت (= رو + شت) = روش .

- علامت اسم فاعل «a» (= anda) که بآخر ریشه امری متصل میشود: روه (= رو + ا)

= رونده بره (= بر + ا) = برنده .

- اسم مفعول یا صفت مفعولی بصورت سوم شخص مفرد ماضی مطلق آورده میشود: dî =

دیده، kerd = کرده .

۱۱- **حروف اضافه** - حروف اضافه عبارتند از: ana = اندر و na = در (۱)، oz =

از، vî = بی، ve = ب، ze zi = بسوی، به و â = ب، ti = تا و تو، toy = توی و میان، var = بر، vâ = با، jel = جز، zere = زیر، roye = روی .

۱۲- ادوات و علامات :

(۱) - علامات فعلی عبارتند از: no برای نفی - me (= mi) برای استمرار و na و ma

برای نهی .

(۲) - علامات و ادوات غیر فعلی عبارتند از: اول - علامات استفهام: cû = چون و چگونه،

koja ko = کجا، key = کی، آیا، ma var = مگر، که، چه na در جمله انکاری

دوم - ادوات شرط: cû = چون - avar (= aya و ya) = اگر .

سوم - ادوات تشبیه: cû = چون .

چهارم - ادوات ربط و عبارتند از: که وجه برای ربط و تعلیل - o = «و» برای عطف - ze و ni

= نیز و ez که بمعنی «نیز» است و در آخر کلمات می چسبند - ham = هم .

پنجم - ادوات موصول: که وجه .

ششم - علامت ندا: e = ای .

هفتم - علامت جمع: on (= آن) برای ذوی العقول و ho (= ها) برای غیر ذوی العقول .

هشتم - علامت وحدت: ê = يك که گاهی در اول و گاهی در آخر کلمه می آید: êzara = یکذره

- آیتھائی = آیتھائی .

۱۳- **قیود** - علاوه بر قیودی که در فارسی معمول است و میتوان نمونه آنها را در ضمن اشعار

کان ملاحظ با اندک تغییر لهجه ای پیدا کرد از قبیل: «دروشنه» = درویشانه، پش = پیش، زر =

زیر، بال = بالا، تحت و فوق و امثال اینها، قیودی مخصوص نیز وجود دارد که عبارتند از de بمعنی

«دیگر» و احتمالاً میتوان گفت که مخففی از «دگر» است و از این کلمه صورتهای زیر بکار رفته :

(۱) - dez (= ez + de) = دیگر نیز، دیگر بار .

(۲) - dezan (= an + dez) = آن دیگر، بعد از آن .

(۳) - dezen (= en + dez) = این دیگر، بعد از این .

(۴) - deza و deze که بترتیب مخفف dezan و dezen است .

۱۴- **صرف افعال** - در اینجا بی مورد نیست برای مزید اطلاع افعال را که صیغه های مختلف

آن در ضمن سه گفتار و کان ملاحظ آمده بترتیب حروف تهجی صرف کنیم :

۱- احتمال میدهیم که «اندر» در دو مرحله تخفیف بصورتهای «ana و anda» در آمده

و «na» نیز تخفیفی از ana است .

۱) - ارده = orda = «آردن، مخفف «آوردن» (دك: ovorda) ؛
 ماضی مطلق اول شخص: ord-om . ord-îm - دوم شخص: ord-ê . ord-ît - سوم شخص
 ord . ord-ond
 مضارع اول شخص: âr-om(en) . âr-îm(on) - دوم شخص: âr-ê(n) . âr-ît(on)
 - سوم شخص: âr-et(en) : âr-ond(on)
 امر: â = âr = âr = biyâr . biyâr-ît(on) - اسم فاعل: âra - اسم مفعول: ord
 تذکر - ضامم en و on در صیغه‌های ماضی نیز گاهی آمده و چون عمومیت ندارد از ذکر
 آن خودداری میشود .

۲) - استنده = ostonda = ستانیدن ؛
 ماضی مطلق اول شخص: ostond-om . ostond-îm - دوم شخص: ostond-ê . ostond-ît
 - سوم شخص: ostond-on(d) . osto = ostond
 مضارع اول شخص: oston-om(en) . oston-îm(on) - دوم شخص: oston-ê(n)
 - سوم شخص: oston-ît(on) . ostone = oston-et(en)
 امر - beston(en) . besto = beston-ît(on) - اسم فاعل: ostona - مفعول
 osto =

۳) - اُسده = osoda = آوردن ؛
 ماضی اول شخص: osod-om . osod-îm - دوم شخص: osod-ê . osod-ît - سوم شخص ؛
 osod-on(d) . osû
 مضارع اول شخص : os-om(en) . bis om = os-îm(on) . bisîm = os-îm(on) - دوم شخص ؛
 os-ê(n) = bisê = os-ît(on) . bisît = os-ît(on) - سوم شخص ؛ bisât = osât(en) . bisât = os-ond(on)
 bisond =

امر bisîm (on) . bisîm - فاعل: osa - مفعول osû
 ۴) - اُفتده = of(v)toda = افتادن (دك: ovâta) ؛
 ماضی اول شخص: of(v)tod-om . of(v)tod-îm - دوم شخص : of(v)tod-ê
 of(v)tod-ît - سوم شخص: of(v)tod-on(d) . of(v)tod = of(v)tâ
 مضارع اول شخص: of(v)t-om(en) . of(v)t-îm(on) . of(v)t-ê(n)
 of(v)t-ît(on) - سوم شخص: of(v)t-te = of(v)tet(en) . of(v)t-ond(on) . of(v)t-ît(on)

biyof(v)t-îf(on) .biyof(v)=biyof(v)t(en) ، امر -

فاعل: of(v)tâ=of(v)tod ، مفعول: of(v)ta

(۵) - اکنده- okanda مخفف owkanda «او کردن» = افکندن،

ماضی اول شخص: o(w)kand-om . o(w)kand-îm - دوم شخص: o(w)kand-ê

o(w)kand-îf . o(w)kând= o(w)ka سوم شخص: o(w)kand-on(d)

مضارع اول شخص: o(w)kan-om(en) . o(w)kan-îm(on) - دوم شخص: o(w)kan-ê(n)

o(w)kan-îf(on) - سوم شخص: o(w)kan-et(en) . o(w)kane= o(w)kan-ond(on)

امر: biyo(w)kan-îf(on) . biyo(w)kân

فاعل: o(w)kana - مفعول: o(w)kând= o(w)ka

(۶) - امدده- amda = آمدن :

ماضی اول شخص: amd-om . amd-îm - دوم شخص: amd-ê . amd-îf - سوم شخص:

amd-on(d) . amd= ama

مضارع اول شخص: oy-om(en) . oy-îm(on) - دوم شخص: oy-ê(n) . oy-îf(on)

سوم شخص: oy-ond(on) . ât = oy-et(en)

امر: biyîf(on) = biyo-îf(on) : â = biyâ

فاعل: oya-مفعول: amd , ama

(۷) - اواته- ovâta = افتادن (رك: of(v)toda):

ماضی اول شخص: ovât-om . ovât-îm - دوم شخص: ovât-ê . ovât-îf - سوم شخص:

ovât-on(d) . ovâ=ovât

مضارع اول شخص: ov-om(en) . ov-îm(on) - دوم شخص: ov-ê(n) . ov-îf(on)

شخص: ov-ond(on) . ove=ov-et(en)

امر: biyov-îf(on) . biyo=bîyovt(en)

- فاعل: ova-مفعول: ovâ=ovât

(۸) - اوتده- ovtoda = افتادن (رك: شماره ۴)

(۹) - اوردده- ovorda = آوردن (= orda)

ماضی اول شخص: ovord-om . ovord-îm - دوم شخص: ovord-ê

ovord-îf - سوم شخص: ovord-on(d) . ovo=ovord

مضارع آن مانند شماره ۱ صرف میشود .

(۱۰) - اوزده- owzoda = افزودن:

ماضی اول شخص: owzod-om . owzod-îm - دوم شخص: owzod-ê . owzod-îf

سوم شخص: owzod-on(d) . owzû

- it(on) .owz-ê(n) : مضارع اول شخص: -owz-îm(on) .owz-om(en) دوم شخص: -owz-ond(on) .owzât(en) سوم شخص:
- امر: bivz-îm(on) .bivzî
- فاعل: owzâ : مفعول: owzû
- (۱۱) - او کنده = owkanda = افکندن (رك: شماره ۵)
- (۱۲) - اهیته = ohta = ohîta = آهیختن = کشیدن
- ماضی اول شخص: -oh(î)t-îm .oh(î)t-om دوم شخص: -oh(î)t-îm .oh(î)t-ê سوم شخص: oh(î)t-on(d) .oht = ohît
- مضارع اول شخص: -oz-îm(on) .oz-om(en) دوم شخص: -oz-îm(on) .oz-om(en) سوم شخص: -oz-îm(on) .oz-ê(n) سوم شخص: oz-ond(on) .oze = ozet(en)
- امر: biyoz-îm(on) .biyoz(en)
- فاعل: oza : مفعول: oht = ohît
- (۱۳) - بداهته = bodohta = گداختن :
- ماضی اول شخص: -bodoht-îm .bodoht-om دوم شخص: -bodoht-îm .bodoht-ê سوم شخص: bdoht-ond .bodoht
- مضارع اول شخص: -bodaz-îm(on) .bodaz-om(en) دوم شخص: -bodaz-îm(on) .bodaz-om(en) سوم شخص: bodaz-ê(n)
- امر: bodaz-îm(on) .bodaz
- فاعل: bodaza : مفعول: bodoht
- (۱۴) - بدشته = bozešta = گذشتن
- ماضی اول شخص: -bozešt-îm .bozešt-om دوم شخص: -bozešt-îm .bozešt-ê سوم شخص: bozešt-on(d) .bozešt
- مضارع اول شخص: -bozar-îm(on) .bozar-om(en) دوم شخص: -bozar-îm(on) .bozar-om(en) سوم شخص: bozar-ê(n)
- امر: bobzar-îm(on) bobzar(en)
- فاعل: bozara : مفعول: bozešt
- (۱۵) - بردن = borda
- ماضی اول شخص: -bord-îm .bord-om دوم شخص: -bord-îm .bord-ê سوم شخص: bord-on(d) .bo = bord

مضارع اول شخص : bar-om(en) . bar-îm(on) - دوم شخص : bar-ê(n)
 سوم شخص : bar-et(en) = ba = bard = bar-ond(on)
 - امر : bebar-îm(on) . beba = bar
 فاعل : bara - مفعول : bord = bo

(۱۶) - بسته = basta = بستن

ماضی اول شخص : bast-om . bast-îm - دوم شخص : bast-ê . bast-îm
 ماضی اول شخص : bast-om(d) . bast

مضارع اول شخص : ban-om(en) . ban-îm(on) - دوم شخص : ban-ê(n)
 سوم شخص : ban-et(en) = ban-ond(on)
 - امر : beban-îm(on) . bebân
 فاعل : bana - مفعول : bast

(۱۷) - بوته = bûta = بودن

ماضی اول شخص : bût-om . bût-îm - دوم شخص : bût-ê . bût-îm
 سوم شخص : bût-om(d) . bût = bû

مضارع اول شخص : bom = bov-om(en) = bîm . bov-îm(on) = bom - دوم شخص :
 = bêt . bov-ê(n) = bêt . bov-îm(on) = bêt . bov-îm(on) = be = bon . bov-et(en) = be
 سوم شخص : bov-om(d) . bov = bû

- امر : baš . bov-îm(on) = bêt . bov

فاعل : bova - مفعول : bût = bû

(۱۸) - بیدار = boyeda = بوییدن

ماضی اول شخص : boyed-om . boyed-îm - دوم شخص : boyed-ê . boyed-îm
 سوم شخص : boyed-om(d) . boyed = boyî

مضارع اول شخص : boy-om(en) . boy-îm(on) - دوم شخص : boy-ê(n)
 سوم شخص : boy-et(en) = boy-ond(on)

- امر : beboyîm(on) . beboy

فاعل : boya - مفعول : boyî